بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[سب النبی (ص) 2](#_Toc426571038)

[سرایت حکم به سب ائمه اطهار 2](#_Toc426571039)

[روایتی در این مقام 2](#_Toc426571040)

[تبادر اولیه از روایت 3](#_Toc426571041)

[اتخاذ مبنا 3](#_Toc426571042)

[بررسی دلالی روایت 3](#_Toc426571043)

[مناقشه اول 3](#_Toc426571044)

[اتخاذ مبنا 3](#_Toc426571045)

[پاسخ مناقشه 3](#_Toc426571046)

[مناقشه دوم 4](#_Toc426571047)

[پاسخ مناقشه 4](#_Toc426571048)

[احتمالات در ذیل روایت 4](#_Toc426571049)

[اتخاذ مبنا 4](#_Toc426571050)

[احتمال دوم 5](#_Toc426571051)

[احتمالات در امر به عدم تعرض 5](#_Toc426571052)

[احتمال اول 5](#_Toc426571053)

[احتمال دوم 5](#_Toc426571054)

[احتمال استنکار 5](#_Toc426571055)

[احتمال چهارم 6](#_Toc426571056)

[اتخاذ مبنا 6](#_Toc426571057)

[روایت دوم در این باب 6](#_Toc426571058)

[بررسی روایت 6](#_Toc426571059)

[اتخاذ مبنا 7](#_Toc426571060)

[ضرورت استعاذه 7](#_Toc426571061)

[احاطه شرور در عالم 7](#_Toc426571062)

[حقیقت استعاذه 8](#_Toc426571063)

[اسماء خداوند 8](#_Toc426571064)

# سب النبی (ص)

# سرایت حکم به سب ائمه اطهار

یکی از فروع دیگری که در ذیل ساب النبی (ص) مطرح می‌گردد، این است که آیا این حکم به ائمه اطهار نیز تسری پیدا می‌کند یا خیر؟ گفته شد مشهور بلکه اجماع فقهای خاصه بر این است که سب ائمه اطهار در حکم سب النبی (ص) است.

دراین‌باره روایاتی ذکر شد، روایاتی که در این باب واردشده، در جلد هیجده ابواب قذف باب بیست و هفتم است. چند روایت در این باب است که عمدتاً بخش دیگری از آن با همین بحث ساب ائمه ارتباط دارد. روایت اول را متعرض شدیم و قرار شد راجع به ذیل آن بحثی کنیم.

# روایتی در این مقام

روایت به لحاظ سندی اعتبار خوبی داشت و به‌این‌ترتیب بود که هشام بن سالم سؤال می‌کند؛

**«عَنْهُ عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِی رَجُلٍ سَبَّابَةٍ لِعَلِی ع قَالَ فَقَالَ لِی حَلَالُ الدَّمِ وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنْ تَغْمِزَ بِهِ بَرِیئاً قَالَ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِی رَجُلٍ مُؤْذٍ لَنَا قَالَ فَقَالَ فِیمَا ذَا قَالَ قُلْتُ فِیک یذْکرُک قَالَ فَقَالَ لِی أَ لَهُ فِی عَلِی نَصِیبٌ قُلْتُ إِنَّهُ لَیقُولُ ذَلِک وَ یظْهِرُهُ قَالَ لَا تَعَرَّضْ لَهُ.» [[1]](#footnote-1)**

کسی که امیرالمؤمنین (ع) را سب می‌کند، حکم او چیست؟ اگر این اقدام تو موجب نمی‌شود که بی‌گناهی آسیب ببینید و مورد تعرض قرار بگیرد، می‌شود او را کشت. تا اینجا دلالت روشن است و این صدر روایت است. ذیل روایت که دیروز به‌اجمال خواندیم این است، نظر شما درباره کسی که ما یعنی شیعه را آزار می‌دهد چیست؟ حضرت فرمود: برای چی شما را آزار می‌دهد؟ هشام بن سالم پاسخ می‌دهد که شمارا به بدی یاد می‌کند. متعرض شما می‌شود، امام فرمودند، آیا در این شخص در امیرالمؤمنین (ع) بهره‌ای است؟

# تبادر اولیه از روایت

می‌گوید بله، بهره‌ای از امیرالمؤمنین (ع) دارد. حضرت می‌فرماید: درجایی که از امیرالمؤمنین (ع) بهره‌ای دارد، متعرض او نشو. اولین چیزی که در این حدیث به ذهن می‌آید، این است که گویا حدیث بین ساب امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه و ساب امام صادق (ع) و ائمه دیگر تفاوت می‌گذارد.

# اتخاذ مبنا

اما این تفصیلی است که به هیچ نحو فقها آن را نپذیرفتند. اشکال در این روایت است. در این روایت چند بحث وجود دارد.

# بررسی دلالی روایت

در قبال این روایت ممکن است دو مناقشه به چشم بیاید.

# مناقشه اول

در روایت نسبت به ساب امیرالمؤمنین (ع) تعبیر سباب، یعنی صیغه مبالغه وجود دارد که خود همین می‌تواند نشانگر این باشد که حکم بیان‌شده در قبال فردی است که مکرراً این امر از او صادر می‌شود، آقای مؤمن نیز این شبهه را ذکر کرده‌اند.

# اتخاذ مبنا

به نظر می‌رسد، سبابة صیغه مبالغه بوده و این امر اخص از مدعی باشد، چراکه مدعای ما این است به‌مجرد سب امام قتل بر او واجب می‌شود، اما سبابة این‌گونه نیست.

# پاسخ مناقشه

جواب این شبهه این است که اگر ما بودیم و همین روایت، طبعاً امر گفته‌شده را اخذ می‌کنیم، اما روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که در آن‌ها تعبیر به سب شده است. لذا آن‌ها قرینه خواهند شد که مراد از سبابة در اینجا همان سب است. علاوه بر اینکه در مقام فتوی شهرت فتوایی بر آن قائم است. لذا به نظر می‌رسد سبابة در اینجا صیغه مبالغه نیست.

# مناقشه دوم

مناقشه دیگری که در صدر این روایت شریفه ممکن است مطرح بشود، این است که حضرت فرمودند: خون او حلال است، این جمله در وجوب ظهوری ندارد، بلکه دلالتش بر وجوب است. اما فتوای فقها بر وجوب است درحالی‌که وجوب از این روایت استفاده نمی‌شود.

# پاسخ مناقشه

پاسخ این مناقشه این است که؛ گفتیم در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که از آن‌ها وجوب استفاده می‌شود. علاوه بر آن در خود روایت نیز قسمی وجود دارد که نه دلیل، بلکه مؤیدی برای الزام و وجوب است.

# احتمالات در ذیل روایت

در ذیل چند احتمال وجود دارد. اولاً کلمه نصیب در نسخه‌هایی نصیب ذکرشده است. منتها مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول طبق آنچه از ایشان نقل‌شده است، احتمال می‌دهند نصیب در اینجا تحریف نصب باشد. منتها در نوشته‌های تصحیف شده به‌صورت نصیب درآمده است.

البته این‌طور نیست که در خود کتب روایی نسخه بدلی داشته باشیم، بلکه این تحلیل مرحوم علامه مجلسی است و بین این دو خیلی فرق است. چه در فروع، چه در علل الشرایع مرحوم صدوق، چه در تهذیب مرحوم شیخ، این روایت با کلمه نصیب آورده شده است.

# اتخاذ مبنا

لذا این احتمال قطعاً درست نیست، برای اینکه وجهی ندارد نصیب را حمل بر نصب کنیم و از طرفی نیز اختلاف نسخ نیست که مبتلای به آن بحث‌ها باشیم.

# احتمال دوم

احتمال دوم این است که برای او در امیرالمؤمنین (ع) نصیبی است و منظور از احتمال دوم این باشد؛ این شخصی که به من بد می‌گوید، آیا بهره خوبی در مورد امیرالمؤمنین (ع) دارد یعنی نسبت به امیرالمؤمنین (ع) محبت دارد یا نه؟ که جواب می‌دهد بله او محبت دارد، بهره نیکو دارد و اظهارش می‌کند. یعنی به امیرالمؤمنین (ع) علاقه‌مند است منتها به شما بد می‌گوید.

مثل فرق و انشعاباتی که در شیعه در طول تاریخ پیدا شد.

# احتمالات در امر به عدم تعرض

اگر احتمال دوم صحیح باشد، در امر امام به عدم تعرض دو احتمال وجود دارد؛

# احتمال اول

احتمال اول این است که بگوییم؛ این امر امری واقعی است. از روایات استفاده می‌شود که نسبت به امیرالمؤمنین (ع) بر سایر ائمه اطهار فضیلتی وجود دارد، لذا امام می‌فرماید که اگر نسبت به ایشان محبتی دارد، متعرض او نشو. البته برای این احتمال ظهوری وجود دارد، ولی کسی بدان قائل نشده است.

# احتمال دوم

احتمال دوم این است که آن امر، حکم واقعی در شرایط عادی نیست. بلکه ناظر به شرایط تقیه است. امام می‌گوید متعرض او نشو چون در سختی خواهی افتاد. همه این فعل را حمل بر حالت تقیه‌ای نموده‌اند.

# احتمال استنکار

در همین روایت احتمال دیگری داده‌اند که خیلی تأثیر ندارد. که منظور ازجمله نصیب استفاده استنکاری باشد. فردی که به ما بد می‌گوید، آیا در مورد امیرالمؤمنین (ع) خوب می‌گوید؟ او می‌گوید بله، او می‌خواهد بگوید در حقیقت امیرالمؤمنین (ع) را قبول ندارد که به ما بد می‌گوید.

# احتمال چهارم

احتمال چهارمی که در روایت است، این است که ضمیر له به آن شخص برنگردد بلکه به ذکر برگردد. یعنی این بدگویی به ما به بدگویی به امیرالمؤمنین (ع) می‌گردد؟

او می‌گوید بله همین‌طور است.

# اتخاذ مبنا

این هم احتمال دیگری است که داده‌شده که این هم خلاف ظاهر است. بیشترین احتمالی که به نظر می‌رسد از قوت برخوردار باشد، احتمال دوم است.

# روایت دوم در این باب

روایت دوم در این باب، این است که؛

**«وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکمِ عَنْ رَبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیمَانَ الْعَامِرِی قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَی شَی‌ءٍ تَقُولُ- فِی رَجُلٍ سَمِعْتُهُ یشْتِمُ عَلِیاً ع وَ یبْرَأُ مِنْهُ- قَالَ فَقَالَ لِی وَ اللَّهِ هُوَ حَلَالُ الدَّمِ- وَ مَا أَلْفٌ مِنْهُمْ بِرَجُلٍ مِنْکمْ دَعْهُ.» [[2]](#footnote-2)**

کسی که امیرالمؤمنین (ع) را شتم می‌کند و از او تبری می‌جوید، امام می‌فرماید هزار نفر از آن‌ها ارزش یک نفر شمارا ندارند. آن‌ها را رها بکن. این معنایش این است که جایی که خودت را درخطر می‌بینی، دیگر اقدام به این کار نکن.

# بررسی روایت

این روایت دلالتش روشن است. منتها از سند، عنه عن احمد عن علی بن حکم تا اینجا معتبر هستند، اما ربیع بن محمد توثیق خاص ندارد، از رجال کامل الزیارات است که آن را قبول نداریم. لذا ربیع بن محمد بنا بر نظر اولی آقای خویی اعتبار دارد. عبدالله بن سلیمان عامری نیز توثیق خاص ندارد.

# اتخاذ مبنا

اما نکته‌ای که وجود دارد، این است که عبدالله بن سلیمان عامری از رجال صفوان است. او از کسانی است که صفوان از او نقل کرده است. و ما گفتیم اگر کسی از رجال صفوان و ابن ابی عمیر و بزنطی، نامش در روایت بیاید، توثیق می‌شود. بنابراین این روایت ازنظر دلالت خوب است، ولی ازنظر سند خالی از اشکال و ضعف نیست.

## ضرورت استعاذه

در قرآن کریم، ادعیه و روایات با تعابیر مختلف به استعاذه خوانده‌شده است، عباراتی چون التجاع، اعتصام، فرار الی الله و ...

استعاذه با استعانت متفاوت است، گاهی انسان از خدا کمک می‌گیرد برای اینکه کاری را انجام دهد، اما استعاذه بار اضافه‌ای دارد. استعاذه این است که انسان با خطری مواجه است و خودش را می‌خواهد از خطر رهایی ببخشد. و پیغمبر اکرم (ص) در سوره معوذتین سوره‌هایی است که خیلی فضیلت دارد، مأمور شدند به استعاذه بالله. انسان مؤمن کسی است که در همه احوال حال استعاذه دارد. چون منهای خدا، حال ما همیشه مواجه با شرور است. یعنی ما چون محاط به شرور هستیم، شرور ما را گرفته است.

## احاطه شرور در عالم

قاعده کلی آن این است که؛ **«مِنْ شَرِّ ما خَلَق»[[3]](#footnote-3)** یعنی در همه زوایای عالم خلقت، شروری است که می‌تواند ما را به زمین بزند و ما را هلاک کند. بنابراین آدم‌های معمولی و عادی کسانی هستند که وقتی شرور ظاهری و سطحی را ببینند به خدا استعاذه می‌برند. اما هرچقدر انسان در فهم و بصیرت و معرفتش نسبت به این خطرهایی که او را تهدید می‌کند، دقت کند، این حال استعاذه تعمیم پیدا می‌کند.

**«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِک النَّاسِ إِلهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ الَّذِی یوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاس»[[4]](#footnote-4)**

پس ما باید از عوامل مختلفی به خدا پناه ببریم، شرور طبیعی آدم را به سمت گناه می‌برد، از آن مهم‌تر آن شروری است که در نفس خود ماست و شروری است که از ناحیه شیطان متوجه ما می‌شود. همه این‌ها در جمله **«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ ما خَلَق»[[5]](#footnote-5)**جمع شده است.

## حقیقت استعاذه

نکته اخلاقی که وجود دارد اولاً این است که انسان دایره این استعاذه را تعمیم بدهد. استعاذه او تنها در مواقع مشکلات خلاصه نشود. و نکته دیگر این است که این استعاذه به گفتن نیست، گفتن خیلی ارزش دارد. اینکه خدا پیغمبر اکرم (ص) را در چند جا مأمور می‌کند به اینکه بگو، استعاذه ببر، خود آن گفتن یک اثر روانی دارد. ولی طبعاً حقیقت این استعاذه یک حقیقت قلبی است.

این کار سختی است، این همان توحید حقیقی است که ما را به استعاذه حقیقی می‌کشاند. و بنابراین استعاذه یک حال است، یک مقام است، در کتاب عرفانی اگر ملاحظه کنید در همین منازل السائلین دو مورد از مقامات در سلوک؛ مقام اعتصام و مقام فرار الی الله است. این‌ها مقام است، یک حال است، یک‌منزلی است که باید انسان آن را طی کند و آن را به‌صورت ملکه دربیاورد.

## اسماء خداوند

در سوره ناس چند اسم است؛ الله که اسم جامع است، رب، رحمن، ملک و اله. ربوبیت خدا در قرآن با کلمه‌الله حدود هزار بار به‌کاررفته است و بعد از کلمه‌الله کلمه رب است. و اسماء دیگر خدا در قرآن خیلی تعدادش کمتر است. ربوبیت یک محور و اسم بسیار کلیدی است. سرش هم نقشی است که این اسم در کمال و رشد انسان و تأثیری که در تکامل روحی او دارد. توجه به اینکه دائم از او فیض می‌گیرد و دائم تحت تدبیر خداست.

1. تهذیب الأحکام؛ ج 10، ص: 215 [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشیعة؛ ج 28، ص: 215 [↑](#footnote-ref-2)
3. 2/فلق [↑](#footnote-ref-3)
4. سورة الناس [↑](#footnote-ref-4)
5. 1،2/فلق [↑](#footnote-ref-5)